چرا که زندگی این اشخاص به خودی خود جذاب و برخی اقدامات آن‌ها منحصر به فرد است اما نوع مواجهه و دقت در دراماتیزه کردن این اتفاقات و موقعیت‌ها می‌تواند در توفیق بیشتر فیلم موثر واقع شود.

«منصور» فیلم بدی نیست و می‌تواند در اکران سینماها نیز موفق باشد و تماشاگر را راضی کند اما بیش از هر چیز از دو جنبه دچار مشکل است؛

نخست پرداخت داستانک‌ها و موقعیت‌های مربوط به منصور ستاری است که در برخی اوقات جنبه پوپولیستی و شعاری پیدا کرده است. انتخاب موقعیت‌های دقیق‌تر و عمیق‌تر از زندگی و شخصیت ستاری می‌توانست به این مهم کمک کند که فیلم منصور باورپذیری و واقع‌گرایی بیشتر برای تماشاگر داشته باشد و وجوه شعاری و سفارشی آن که باعث دفع مخاطب می‌شود، کاسته شود.

دوم اینکه با استناد به برخی دیالوگ‌ها و پرداخت شخصیت‌های مهم سیاسی آن، شاهد نوعی سوگیری سیاسی هستیم که گویی فیلمساز خواسته ضمن نشان دادن زندگی و شخصیت منصور ستاری، به نوعی با مخالفان جناحی خاص نیز تسویه‌حساب سیاسی کند، از این رو فیلم به جای اینکه پروژه‌ای ملی تلقی شود به فیلمی قهرمان‌پرور با پس‌زمینه و کنایه‌های سیاسی بدل شده که به طور قطع باعث تقلیل ارزش سینمایی آن به جهت این تداخل سیاست و هنر در فیلم شده است.

رمانتیسم عماد و طوبا

شکی نیست که عدم تنوع ژانر و اپیدمی گونه کمدی و فیلم‌های اجتماعی، یکی از مهم‌ترین آفت‌های سینمای بدنه ایران در دهه اخیر محسوب می‌شود؛ اما لزوما خروج از این دایره وسیع از فیلم‌ها و تولید فیلم در ژانرهای دیگر به خودی خود فضیلت نیست.

بسیاری از طرفداران «رمانتیسم عماد و طوبا»، تنوع تم و موضوع فیلم و سرک کشیدن به برخی گونه‌های کمتر کار شده در سینمای ایران همچون فانتزی را عامل توفیق فیلم دانستند؛ حال آنکه صباغ زاده که نشان داده در دو فیلم اخیر خود علاقه زیادی به مسائل عاشقانه و همچنین خلق فضای فانتزی دارد، در فیلم جدید خود نه تنها پیشرفتی نداشته بلکه دچار افتی محسوس و قابل تامل نیز شده است.

«رمانتیسم عماد و طوبا» در بهترین حالت، شامل اپیزودهای جداگانه‌ای است که اکثرا از نظر زیبایی بصری چشم‌نوازند اما اصلا و ابدا در حد و اندازه‌های یک فیلم داستانگو ظاهر نمی‌شود و به نظر می‌رسد این تمهید فیلمساز برای اپیزودیک کردن فیلم، در اصل راهکاری برای فرار از داستانگویی بوده چراکه فیلم در عمل، به موقعیت‌ها و سکانس‌هایی تبدیل شده که به راحتی بسیاری از آن‌ها قابل حذف هستند، بدون اینکه به ساختار کلی روایی فیلم خدشه‌ای وارد شود.

از سوی دیگر بیانیه‌های شعاری و روانشناسانه فیلم آنقدر سطحی و نپخته پرداخت شده که در بسیاری از لحظات به ضد خود بدل شده و بعید است تماشاگر عام هم با چنین کاراکترهای غیر سمپاتیکی ارتباط عمیقی برقرار کند.

حسام محمودی اما در این شلوغ بازی‌های فیلم دوم صباغ زاده، انتخاب جسورانه‌ای بوده که با اجرای او، به یکی از نقش‌های قابل تحمل فیلم در میان انبوه بازی‌های تصنعی و شخصیت‌پردازی‌های سطحی بدل شده است.

مخلص کلام اینکه فیلمی که می‌توانست با فیلمنامه‌ای منسجم‌تر و با تکیه بر فضاسازی جذابش، پرفروش و نمونه‌ای قابل توجه در گونه کمتر دیده شده فانتزی در اکران سینماها باشد، با علاقه فیلمساز به اپیزودیک کردن و داستانک‌های بی‌ربط، نتیجه‌ای عکس داشته و بعید است با توجه به گروه تولید نه چندان مطرحش در گیشه نیز موفق باشد.

خط فرضی

خط فرضی با هر متر و معیاری در ماراتن بدترین‌های فجر ۳۹ پیشتاز است و این بدترین بودن وقتی جلوه بیشتری پیدا می‌کند که بدانید علی مصفا تهیه‌کننده، مانی حقیقی مشاور کارگردان و مسعود سلامی فیلمبردار کار هستند اما امان از فیلمی که داستان چفت‌وبست‌داری نداشته باشد، آن وقت مرحوم هیچکاک هم نمی‌تواند آن را تبدیل به اثری قابل تحمل نماید.

«خط فرضی» دو داستان توامان شامل خانواده یک معلم مدرسه و یکی از شاگردانش را پیش می‌برد و در لحظاتی نیز این دو قصه در هم تنیده می‌شود اما تا آخر مشخص نمی‌شود داستان شاگرد خانم معلم چه ربطی به داستان اصلی دارد و سرانجامش چه می‌شود و ابهامات زیادی از خود باقی می‌گذارد.

داستان اصلی نیز خیلی کش پیدا می‌کند، بحرانی که میتوانست ساده‌تر حل شود دچار سندرم فرهادی و پنهان‌کاری شخصیت اصلی فیلم می‌شود و مشخص نمی‌شود انگیزه این شخصیت برای کارهایش چیست؟ چرا دروغ می‌گوید و اصلا مشکلش با شوهرش با بازی بد پژمان جمشیدی چیست.

پایان فیلم ضربه آخر را به محکم‌ترین شکل ممکن می‌زند و در فینالی بدون مقدمه و خنثی، شمار اشتباهات فیلم از داستان، شخصیت‌پردازی، ریتم و ... به اوج خود می‌رسد تا «خط فرضی» را بتوان از اشتباهات هیات انتخاب فجر امسال نامید.

در کنار این همه ناخوشایندی، سحر دولتشاهی همچنان خوش می‌درخشد و این از هنرمندی اوست که در فیلمی بد با شخصیت‌پردازی ضعیف همچنان اعتبار و قدرت بازیگری خود را حفظ کرده است.

حمیدرضا آذرنگ بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون در نخستین تجربه کارگردانی‌اش در سینما، گویا خواسته نبود تنوع ژانر در سینمای را به رخ بکشد، چنانکه روزی روزگاری آبادان در لحظاتی سوررئال و علمی و تخیلی و در لحظات دیگر تراژیک یا کمیک شده در حالی که فیلم در بستر ملودرام قرار است سرنوشت یک خانواده در آبادان را روایت کند